



# هنر، آمدنی است

برسے نسبت نظر و عمل در هنر

نفس گو یا دگر محمد علی زجیک جوانی





کسی توانسته است به عنوان مثال از آب تعریفی ارائه دهد؟ همه از عوارض آن تعریف ارائه می دهند، نه از ذات و ماهیت آن. مشکل از آنجا ناشی می شود که ما در سلسله مراتب وجود فاصله قائل می شویم. مثلاً بعضی گمان کردند که تجلی در «حضرات خمس» که عرفای ما مطرح کرده اند مستقل از هم صورت می گیرد. در صورتی که مثلاً حضرت الهیه در عالم شهادت هم هست. نقطه یون در بحث کلمات می گویند کلمات در حروف، حروف در الف، و الف در نقطه معدومند. اگر از دید قطب نگاه کنیم، امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید من نقطه ی زیر بای بسم الله هستم. یعنی قطب از بالا نگاه می کند و کل قرآن را از بسم الله، بسم الله را از ب، و ب را از نقطه ی زیر آن که به ب هیت می بخشد می داند. یعنی از یک طرف خفاء و از طرف دیگر تجلی دیده می شود. اما آن نقطه در تمامی حروف و کلمات حضور دارد، زیرا اگر حضور نداشت کلمه بی معنی می شد. در ریاضی هم همین طور است و «۱» در تمام اعداد حضور دارد و اصلاً اعداد به جز ۱ ماهیتی ندارند. قدمای ما گفته اند که: «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»، واحد چیزی غیر از خودش را صادر نمی کند. پس ما باید پیوستگی عالم را با گذشت از عدمها مدنظر داشته باشیم.

یعنی نمی توان بحث نظری فارغ از مباحث عملی مطرح کرد؟ قبل از هر نوع بحث نظری، ما با اثر هنری مواجه هستیم. مباحث نظری در باب هنر مانند حکمت و فلسفه ی هنر نیز با پرسش از اثر هنری آغاز شده اند، زیرا تا اثر هنری نباشد کسی هم از هنر پرسش نمی کند. کما اینکه اکنون نیز خیلی چیزها در عالم نیست و کسی هم از آن ها سوالی نمی کند. وقتی چیزی به وجود آمد، پرسش ها از ماهیت آن می شود.

اثر هنری حاصل سلسله مراتب پیوسته ای است که از حقیقت الحقایق که در دل هنرمند مکنون است آغاز و تا اثر هنری ادامه می یابد. این سلسله هم نظری و هم عملی است. یعنی هنرمند علاوه بر عمل فکر هم کرده است، اما این فکر فکر عقل جزوی نیست، چراکه خودشان نیز می گویند که این آثار را در مقام مستی و بی خودی به وجود آورده اند. مولانا می گوید: «تو میندار که من شعر به خود می گویم/ تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم». اما معنی آن این نیست که هیچ نظری در شعر مولانا که خود معلم نظر در عرفان اسلامی است، وجود ندارد، بلکه مبدأ این نظر جایی غیر از عقل است. چون عقل بر اساس یافته ها و دریافته هایی که می کند نظر می دهد و این دریافته ها، همان طور که از اسم عقل نیز برمی آید، محدود و بسته است و فقط برای کار روزمره ی دنیا کفایت می کند.

اما اگر بخواهیم به نظر عمیق تری برسیم تا مجدداً این نظر را به عمل برگردانیم - که در فرهنگ اسلامی از آن به «عمل صالح» یعنی عملی که مقتضای آدم و عالم است تعبیر شده - باید مبنای نظر را به «دل» برگردانیم که در آنجا دیگر مرز میان نظر و عمل قابل تشخیص نیست؛ زیرا که دل انسان در مقام وحدت است و در آن همه چیز، از جمله نظر و عمل، با هم متحد است.

پس در مقام دل آگاهی، نظر عین عمل و عمل عین نظر است. بنابراین این اگر ما از یک نقاش در مورد اثرش سؤال کنیم، می گوید که نظرش همین تابلوی نقاشی است که کشیده است. و اگر بگوییم که این عمل کار توست نه نظرت، می گوید که هر چه هست همین است؛ البته اگر واقعاً هنرمند باشد و غرضی در کار نیابرد باشد. از این رو گفته اند که هنرمند منظم به اثر هنری است و هربار در اثرش تمام می شود، امروزه از آن به «مرگ مؤلف» تعبیر می شود.

پرسش از «رابطه ی نظر و عمل هنرمند در مقام خلق اثر هنری» با تناقضات و پیچیدگی های فراوانی روبه رو است؛ زیرا تفکیک عمل و نظر هنرمند را اهل نظر، که غالباً غیر هنرمندان هستند، انجام داده اند و هنرمندان درکی از آن ندارند، و همچنین غیر هنرمندان به دلیل فقدان تجربه ی هنری بسیاری از مسائل را در تحلیل خود لحاظ نمی کنند. با این اوصاف چه کسی شایسته ی بحث از این رابطه است؟ شاید هنرمندی که خود اهل مباحث نظری باشد.

دکتر محمدعلی رجبی هم نگارگر است و هم اهل نظر و عضو هیئت علمی دانشگاه هنر. ایشان در قسمتی از بحث گفتند: «کسانی که از بیرون هنر دست به تعریف هنر می زنند، تعاریف هنرمندان از هنر را درک نکرده و آن را شطحیات می نامند. حرف های هنرمندان با هیچ منطقی منطبق نیست و لذا در تحقیقات مورد بی توجهی قرار می گیرند، اما حرف های مهم آن ها همین شطحیات است» اما این آشفته گویی برای هنرمندان عین حسن است، زیرا هنرمندان سرگشتگان وادی حق اند.

معمولاً برای بحث در مورد هنر، مباحث به دو قسمت نظری و عملی تفکیک می شوند. در سال های گذشته بحث های نظری زیادی در مورد «هنر دینی» انجام شده اما به بحث های عملی کم تر بها داده شده است. بحث عملی در این حوزه را باید از کجا آغاز کرد؟

بسم الله الرحمن الرحیم. باید به این نکته توجه کنیم که طیران همواره با دובال صورت می گیرد: بال نظر و بال عمل. تمدن ها صرفاً بر تجربه ی عملی بنا نشده اند، فرهنگ ها نیز صرفاً با بحث نظری و بدون تجربه ی عملی اتفاق نیفتاده اند. انسان با مسائلی مواجه می شود و پرسش هایی مطرح می کند و با پاسخگویی به این پرسش ها بحث های نظری شکل می گیرد. تا قبل از اینکه با مسئله ای مواجه نشده است پرسشی هم برای او مطرح نمی شود؛ خواه عامل این پرسش درونی باشد یا بیرونی.

جدا کردن ساحت ها از هم، بزرگ ترین خلافتی است که در تاریخ بشر صورت گرفته است. این امر سبب شده است تا مباحث نظری نتوانند برای امور گوناگون تعریف صحیحی ارائه کنند، از جمله برای هنر که ساحت دل آگاهانه ی انسان است. تعریف قطعی و کامل باید قاعدتاً به ذات و ماهیت اشیا و امور برگردد و پرسش از ذات و ماهیت هر چیزی هم پرسش از «حقیقت» آن است. حق قابل تعریف عقلی نیست، چون حق از عقل ما بزرگ تر است، پس عقل نمی تواند ادعا کند که آن را شناخته است و حدود و ثغور آن را مشخص کرده است. با این وجود تعاریف بسیاری از هنر صورت گرفته و همچنان تعاریف جدید نیز ارائه می شود. هنر که جای خود دارد، آیا

هم دستی بر آتش هنر داشته باشند، به دلیل تجربه‌ای که کرده‌اند، بهتر می‌توانند این کار را انجام دهند. اما کسانی که از بیرون هنر اقدام به تعریف می‌کنند، تعاریف هنرمندان از هنر را درک نکرده و آن را شطحیات می‌نامند. حرف‌های هنرمندان با هیچ منطقی منطبق نیست و لذا در تحقیقات پژوهشگران مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد، اما حرف‌های مهم آن‌ها همین شطحیات آن‌ها است.

به عنوان مثال، در مورد «آقا رضا» و «رضا عباسی» خیلی‌ها بحث کرده‌اند. خانم «شیرین کزایی» زحمت زیادی کشیده و کتابی نوشته و دلایل بسیاری آورده است که آقا رضا و رضا عباسی یکی هستند. اما از هر نگارگری پرسید می‌گوید که این‌ها دو نفرند. من این سؤال را از مرحوم «علی مطیع» که استاد نگارگری بود ولی اهل تحقیق نبودم و ادعایی هم در این زمینه نداشتم پرسیدم، ایشان گفتند که مسلم است که این‌ها دو نفرند و هر دو هم استاد و صاحب سبک‌اند، ولی قلم‌ها با هم فرق می‌کند، و این مسئله را کسی متوجه می‌شود که این مسیر را رفته باشد و الا به هیچ صورتی نمی‌توان آن را تعریف کرد، و فقط قابل درک است، به اصطلاح «بدرک و لایوصف» است.

یا یک نقاش در نقاشی کودکان ارزش‌های زیبایی‌شناسانه و غیر قابل توصیفی می‌بیند که دیگران آن را درک نمی‌کنند. «پل کله» می‌گوید ای کاش من هیچ علمی نداشتم و مثل بچه‌ها می‌توانستم نقاشی کنم. خیلی چیزهای زیبایی در عالم کودکی هست که ما به واسطه‌ی علم خود ساخته‌مان آن‌ها را از دست داده‌ایم.

#### ❖ در مورد «هنر اسلامی» هم این مباحث صادق است؟

بحثی که من مطرح کردم پیرامون هنر به طور کلی بود و هنر اسلامی را نیز شامل می‌شود. در هنر اسلامی همه‌چیز، حتی مضامین و خود هنرمند هم بهانه تجلی حق است. هنرمندان می‌گفتند که ما فقط سعی می‌کنیم با تلاش مؤمنانه احراز قابلیت

کنیم و آینده‌ی ما را با این‌ها بسازیم تا حق در ما بناید، لذا اثرشان را امضاء نمی‌کردند. ما وقتی با چنین عوالمی روبرو می‌شویم، برای درک معنای اثر، حتی هنرمند را هم نمی‌توانیم بررسی کنیم و مباحثی مانند «روان‌شناسی هنرمند» کمکی به ما نمی‌کند. اگر بخواهیم کسی را که روان و روح و جان خود را با روح و جهان کل منطبق کرده است بشناسیم، باید عالم کل را بشناسیم، لذا هنرمند حذف می‌شود. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد خوشنویسی فرمودند: «الخط الحسن یزید الحق و وضوحا»، یعنی هنر و هنرمند محو می‌شوند تا حقیقت آشکار شود، البته این سخن در مورد همه‌ی هنرها صادق است. در واقع پیامبر اسلام معنای ابداع را از هنر مطرح فرمودند و هنرمند را مظهر اسم «البدیع» حق دانستند؛ اسمی که با آن خداوند چیزی را که پیدا نیست آشکار می‌کند. انسان هم می‌تواند



هنرمند در اثرش می‌میرد و اگر خودش هم بخواهد دیگر نمی‌تواند آن اثر را مجدداً بیافریند: «لاتکرار فی التجلی». چون نمی‌تواند خودش را دوباره بازسازی کند. به همین سبب غربی‌ها به اصالت اثر و اورجینالیت (Originality) قائلند. مثلاً هر بار اجرای یک قطعه در موسیقی، هنر جدیدی است، چون اگر به مباحث «خلق مدام» توجه کنیم، هنرمند در هر مرتبه اجرای یک اثر انسان دیگری است و نمی‌تواند چیزی را که گذشته تکرار کند. اگر از دیدگاه اهل تجربه هم نگاه کنیم، او به تعداد تکرار اثر مجدداً آن را تجربه کرده است.

❖ درست است که در مقام خلق اثر، عمل و نظر باهم متحدند، اما برای کسانی که به عنوان ناظر به تحلیل آثار می‌پردازند این دو ساحت از هم تفکیک شده‌اند.

معمولاً کسانی بحث نظری از هنر کرده‌اند که تماشاچی آن بوده‌اند، و الا خود هنرمند که هنر را تعریف نمی‌کند، او فقط حقیقت و جوی‌اش را (شیطانی باشد یا رحمانی) صادر می‌کند. آن‌هایی هم که از هنر بهره می‌برند مانند هنرمند دنبال تعریف هنر نیستند و فقط به هنر دل می‌سپارند. اما عده‌ای از هنر بُعد پیدا می‌کنند تا از آن پرسش کنند، و همین فاصله است که مشکل ایجاد می‌کند، هر چند که برای پرسش کردن چاره‌ای جز فاصله گرفتن نیست. یعنی طرح پرسش فلسفی بدون وجود این فاصله ممکن نمی‌شود. چون تا انسان در چیزی حل و محو است از آن پرسش نمی‌کند بلکه از آن بهره می‌برد. از این رو گفته‌اند باید سعی کنیم بهره‌هایی که از هنر از طریق دیدن یا شنیدن می‌بریم را مورد شناسایی قرار دهیم، و از آن اصول و ضوابطی استخراج کنیم و به آن «منطق هنری» می‌گویند.

برای رسیدن به این منطق باید توجه کرد که تمام اشیاء «نطق» دارند: «...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...»<sup>۱</sup> و هنرمند در میان موجودات بالاترین نطق را دارد. اما در این نطق او، نظر و عمل با هم متحد است: «النفس فی وحدتها کل القوی»، یعنی در لحظه‌ی ابداع همه‌ی قوای او وحدت پیدا می‌کند.

کسانی که از بیرون در پی تعریف بودند، چون بُعد داشتند، به تعاریف متعددی رسیدند. بهترین روشی که برای این کار پیدا کردند، روش «هرمنوتیک» است. در فرهنگ اسلامی نیز روش تأویل را برای تفسیر مطرح کرده‌اند. کسانی از عهده‌ی تأویل بر می‌آیند که در باطن رسوخ داشته باشند تا بتوانند به اندازه‌ای که می‌توانند تأویل کنند، در بازگشت به اثر هنری به تفسیر بپردازند. بنابراین هر کدام از این روش‌ها اگر مسیر را درست طی کرده باشند تنها می‌توانند مراتبی از هنر را تعریف کنند و هیچ‌وقت تعریف جامعی شکل نمی‌گیرد.

پس ما باید انواع تعریف‌ها و تفسیرها را مطالعه کنیم. اما کسانی که خودشان

#### ❖ دوناگاه

هنر معطوف به اراده‌ی هنرمند نیست، لذا باید توجه شود که نمی‌توان هنرمند را اداری کرد. روی چیزی که تحت این نظام تولید می‌شود به هیچ وجه نمی‌توان اسم هنر گذاشت

خود و جهان می‌پردازند «...فی کُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ» هستند، یعنی در هر وادی‌ای در حال سیرند و توقف در منازل را نمی‌شناسند و قرارگاه‌های موقتی دارند که در آن‌ها جلوه‌ای از محبوبشان را مشاهده کنند. آن‌ها هر دری را می‌زنند تا دری را به رویشان بگشایند و از آن درگاه سخن می‌گویند.

وقتی هنرمند مظهر اسم المؤمن حق شد، اثر هنرمند محل امن جامعه می‌شود، لذا، به قول آقای دکتر رضا داوری اردکانی، بشر در طول تاریخ بی‌نان مانده و تحمل کرده اما بدون هنر نمانده، چون هنر به او امنیت می‌داده است. وقتی هنر به خرابی گرایید امنیت جامعه از بین می‌رود. البته در اینجا هنر از معنای خاص خود بیرون می‌رود و معنای عام پیدا می‌کند، تا جایی که به فرمایش امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) «شهادت هنر مردان خدا» می‌شود که کسانی امثال شهید چمران این هنر را آموخته بودند. اصلاً در این نگاه، زیستن انسانی هنر می‌خواهد.

❖ **اگر بخواهیم در آموزش هنر، وحدت نظر و عمل در ساحت دل‌آگاهی هنرمند را لحاظ کنیم، آموزش چه شکلی به خود می‌گیرد؟**

همان‌طور که مولوی گفته است، دو نوع آموزش وجود دارد: یکی مثل آن شبانی است که با خدا راز و نیاز می‌کند و اهل توحید است و مانند بچه‌ها در دوران فرشتگی خود قرار دارد، و یکی هم زمانی است که انسان عاقل شده و طبیعتاً به علم احتیاج دارد؛ لذا باید حجاب‌های علمی را یک‌به‌یک از میان بردارد. از آنجایی که تمام علوم ذاتا حجابند، باید به دنبال علمی بود که حجاب کم‌تری داشته باشد. اعتقاد به بحث «سلسله» در عرفان و هنر سبب می‌شود که ما از تجربه‌ی گذشتگان غافل نباشیم. ما در آموزش هنر باید از تجربه‌های خوب گذشته آغاز کنیم، نه از تجربه‌های شخصی خودمان. تجربه‌های گذشته را نیز از اوج آن آغاز می‌کنیم تا به مراتب پایین‌تر برسیم. مثلاً در بین دانشجویان ادبیات مصطلح است که برای تحرک ذوق و انس با معانی باید هزار بیت شعر از شعری نامی حفظ باشند. البته این‌ها مقدمات علم است و نباید خود به مؤخرات تبدیل شود. بعد از اینکه به طور حضوری منطق هنر را درک کردیم آنگاه سخن خود را بگوییم. ■

چنین کند؛ لذا برخی از اهل حکمت به جای بحث پیرامون هنرمند و اثر هنری او، به حقیقت هنر پرداخته و گفته‌اند هنر، اخبار خیر از عالمی است که متعلق به این عالم نیست، ولی جدای از آن هم نیست.

اشتباه سنت‌گرایان در دفاع از هنر اسلامی این است که این دو عالم را از هم جدا کرده‌اند. مثلاً در مورد نگارگری گفته‌اند که در آثار هنرمندان نگارگر، تصاویر ملکوت ترسیم شده است. یا در موسیقی، نغمه‌هایی که هنرمند، به تعبیر مولانا، در بهشت شنیده است را به بهشت عدن اولیه ارجاع داده‌اند، در صورتی که هنرمند، امروز این اصوات را در بهشتی غیر از آن بهشت اولیه می‌شنود. در نگاره‌های دوره‌ی صفویه نیز، دقیقاً فضای آن زمان نمایانده شده است، در صورتی که نقاش بهشت را ترسیم کرده است، چون هر شیئی نور وجودی خود را دارد. لذا فاقد پرسپکتیو است، چون پرسپکتیو نشان خطای دید انسان است و خطا در قاموس هنر قدسی متصور نیست.

هنرمند بهشت را از همین جهان دیده است. او رازهای عالم غیب را به وساطت همین عالم و سیر از مرتبه‌ی آخر تجلی به مرتبه‌ی اولی آن می‌بیند و به میزانی که قابلیت سیر دارد از آن عالم گزارش می‌کند. بنابراین باید همان‌طور که در مورد حکمت و عرفان صحبت می‌کنیم در مورد هنر هم صحبت کنیم و بحث را از مضمون، هنرمند، و اثر هنری به بحث در مورد حکمت هنر منتقل کنیم و تمام بحث‌های دیگر را واسط فرض کنیم.

❖ **پس با توجه به مباحثی که فرمودید باید پرسید: «حقیقت هنر اسلامی چیست؟»**

حاصل فرهنگ اسلامی تربیت مؤمن حقیقی است. خداوند در سوره‌ی نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا...» یعنی یک ایمان عام برای بشر وجود دارد و یک ایمان خاص. این ایمان خاص شامل کسانی است که دقیقاً مرضی به رضای الهی عمل می‌کنند، نه مقضی به رضای الهی. مؤمن اسم خداوند است و در روایت است که «المؤمن مرآت المؤمن» یعنی انسان مؤمن آینه‌ی اسم المؤمن حق می‌شود و هر چیزی که اراده‌ی خدا باشد را به صورت علم و هنر ظاهر می‌کند.

هنر همواره گزارش از عالم غیب است اما نباید به دنبال غیبی بود که ظهور آن مرضی به رضای الهی است. بزرگان ما با وجود اینکه خیلی از حقایق را می‌دیدند اما همه‌ی آن‌ها را آشکار نمی‌کردند و آن را در خفای اثرشان برای آیندگان می‌گذاشتند، لذا هنرهای سنتی و دینی ریشه در قدیم دارد، زبانی در حال، و ناگفته‌ای برای آینده. ما همیشه در حال رازگشایی از اسم قدیم حق هستیم و اگر چیز جدیدی وجود دارد، ظهور جدیدی از همان اسم قدیم است، وگرنه همه چیز از اراده‌ی الهی صادر است و فقط زمان و دور ظهورش باید سرآید. از همین رو جامی می‌گوید: «حقیقت را به هر دوری ظهوری است / از اسمی بر جهان افتاده نوری است».

پس هنر معطوف به اراده‌ی هنرمند نیست، لذا باید توجه شود که نمی‌توان هنرمند را اداری کرد و روی آثاری که تحت این نظام اداری و مکانیکی تولید می‌شود به هیچ وجه نمی‌توان اسم هنر گذاشت، زیرا هنر آمدنی است. به قول مرحوم سیدعباس معارف: «لب معارف مگشا هر گه و بی‌گه به غزل / باش تا هاتف این میکده آواز کند». هنرمندان برخلاف فلاسفه که از یک منظر ثابت به تعریف

#### دو نگاه

هنرمندان برخلاف

فلاسفه که از یک منظر

ثابت به تعریف خود و

جهان می‌پردازند، در هر

وادی‌ای سرگردانند.

او هر دری را می‌زند

تا دری را به رویش

بگشایند و از آن در

سخن می‌گوید

#### پیش‌نوشت:

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۳۶

۳- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۵